

صدای پای خیال در غزلیات بیدل

نرگس جابری نسب*

عنصر اصلی شعر، خیال است و در پرتو خیال هر معنی را می‌توان شاعرانه بیان کرد؛ چنانکه بیدل می‌گوید:

گر خیال گردش چشم توام رهبر شود چون قدح هر نقش پایم عالم دیگر شود^۱
یکی از مباحث زیبایی‌شناسی سخن «بیان» است که چون نقاشی یک صحنه است، نقاشان و تصویرگران از زاویه‌های مختلف به تصویرگری آن صحنه می‌پردازند. شاعر و نویسنده همچون نقاش عمل می‌کنند به یاری نیروی تخیل خویش یک واقعیت خارجی یا نفسانی را به هزار گونه از رهگذر تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه تصویر می‌کنند. بی‌کرانه‌ترین حوزه خلاقیت در ادبیات همین حوزه علم بیان یا قلمرو «صور خیال» یا «ایماژ»^۲ است. یعنی به کمک نیروی تخیل می‌توان بی‌نهایت تصویر القا کرد.

*- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب.

۱- کلیات بیدل، مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی، تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، چاپ اول ۱۳۷۶ هجری شمسی، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲- مقدمه‌ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت، شفیع کدکنی، مجله خرد و کوشش، ص ۱۶.

علم بیان در نزد ادبا تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه را شامل می‌شده، با استفاده از همین ظرایف شاعر کلام خود را زیبا و دلنشین کرده؛ افسونگری می‌کند و این افسون که همان شعر است؛ بر دل می‌نشیند. سخنی که از صور خیال بهره نداشته باشد، ذهن پویا را چندان مجذوب خود نمی‌کند. البته این به آن معنی نیست که سخن شاعرانه و ادبی فقط با ابزارهای بیانی (تشبیه و استعاره) و ابزارهای بدیعی (جناس و ایهام و...) ساخته می‌شود. چه بسا سخنانی هم باشند که در آنها آرایه‌های بیانی دیده نمی‌شود اما کلام به سبب محتوای آن، ادبی و زیباست. شاعر با بهره‌بردن از صور، خیال خود را از تکرار می‌رهاند و شیرینی تازه‌ای به سخن می‌بخشد تا مشمول قاعده «تکراری که دلزدگی می‌آورد» نشود. دیگر آنکه از قوانین عادی زندگی می‌گریزد و شیوه‌ای غیرمستقیم برای بیان اندیشه‌های خود انتخاب می‌کند تا سخن خود را از پژمردگی نجات دهد و سخنی تازه بگوید. و این رمز آن است، که گفته‌اند:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند آن مباحث که مضمون نمانده است
صائب (اصفهانی) تبریزی

خیال

بیدل از نظر توانایی قدرت خیال، شاعری بی‌بدیل در سبک هندی است. وی از «خیالبدان»^۱ چیره‌دست بود. اشعار وی سرشار از خیال و اندیشه‌های دور و دراز است. این اندیشه‌های دور و دراز و خیال‌انگیز آنچنان در پرده ابهام مخفی شده‌اند که گاه برای فهم اشعار وی باید ساعتها وقت صرف کرد، چرا که بسیاری از اشعار بیدل نوعی معما در درون خود دارند.

بس که موزونان ز شرم قامت گشتند آب صورت فواره باید ریخت از اجزای سرو^۲

*

۱- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوس، تهران، ج ۵ بخش ۲، ص ۱۳۷۸.

۲- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۷۳۹.

بی‌شبهه^۱ تحقیق نه شخصم نه مثالم چون صورت عنقا چه خیال است خیالم^۱

*

ای فضول وهم عقبا آدم از جنت چه دید عبرتست آنجا که صاحبخانه مهمان می‌شود^۲
بیدل برای خیال‌انگیزی به دیده‌ها قناعت نمی‌کند، شنیده‌ها و خوانده‌ها نیز در روند شکل‌گیری مضمون شعر او تأثیر بسزایی دارند و از اینجاست که پای داستانهای تاریخی، دینی، ملی، مذهبی و غیرمذهبی نیز به میان کشیده می‌شود و در پرداختن به تاریخ انبیا و دیگر داستانهای تاریخی که هر کدام در درون خود داستانهای بی‌شماری جای داده‌اند، عنصر خیال، جولانی تحسین برانگیز و گاه شگفت‌آور و مبهوت‌کننده می‌دهد.

در چه سامانست بیدل کسوت مجنون من تا گریبان در خیال آید سحر در دامنم^۳

*

جانکنیها چیده هستی تا عدم بنیاد من بیستون زارست هر جا می‌رسد فرهاد من^۴

*

ساغر عشق مجازم نشئه^۵ تحقیق داد مشت خونم جوش مجنون می‌زد و منصور شد^۵

*

عشق مختارست بیدل نیک و بد در کار نیست بی‌گناهی یوسف ما را به زندان می‌برد^۶

*

دم عیسی سحر در آستین کلک نقاشی که پرواز نفس دارد به یادش رنگ تصویرم^۷

*

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۸۱۸.

۳- همان، ج ۲، ص ۵۷۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۶۹۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۱۲.

۶- همان، ج ۲، ص ۱۴۹.

۷- همان، ج ۲، ص ۶۱۲.

لباس کعبه پوشید از خط مشکین عذار او ننگه را این زمان فرض است طوف لاله زار او^۱
 بیدل قدرتی فوق العاده در خیال پردازی و سیر در عالم خیال و ایجاد تصاویر ذهنی
 بدیع با استفاده از عالم اطراف خود دارد و با قلم توانای خود آن تصاویر بدیع را در
 لباس آراسته کلام نمایش می دهد. او مضامینی را که از طبیعت گرفته چنان در پیش
 چشم خواننده و شنونده مجسم می کند که گویی خود در آن صحنه حضور دارد.
 هر چند که در گذشته شاعرانی نظیر منوچهری، عنصری، فرخی و... از اینگونه
 تصویرسازیها و هنرمندیها داشته اند؛ اما منوچهری و شاعران نظیر او هدفشان توصیف
 طبیعت و زیباییهای آن است در حالی که بیدل مضمون را از طبیعت گرفته و با استفاده
 از عناصر طبیعت حالات درونی خود را نظیر غم و شادی توصیف کرده است.

رنگ بهار خیال، می چکد از دیده ام این گل حیرت نگاه، شبنم بستان کیست^۲
 *

باده را در دامن مینا بهاری دیگرست آب دارد آبرو، تا می رود در پای سرو^۳
 *

تا چه زاید صبحدم کامشب به بزم نوبهار

غنچه چون مینای می از خون عیش آبستنست^۴

بیدل تلاش می کند تا واژه ها و ترکیبات را از هر نوع که باشد تابع خیال خود کند،
 پس جوانب گوناگون آن را در نظر می گیرد تا آنجا که برای آفریدن مضمون به همه آنها
 متوسل می شود و کلام را به راهی از معنی رسانی می برد که ذوق او می خواهد، پس مرغ
 خیال را به پرواز درمی آورد و خواننده را از خیالهای جاری به جایی می برد که تعجب و

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ۷۴۸.

۲- همان، ج ۱، ص ۷۴۳.

۳- همان، ج ۲، ص ۷۳۹.

۴- همان، ج ۱، ص ۶۴۳.

حیرت را تجربه کند، اما گاه مرغ خیال بر ستیغ‌های بلند می‌نشیند در حالی که کمیت لفظ حتی در زمین هموار هم به دشواری راه می‌پیماید.

به دل گفتم کدامین شیوه دشوارست در عالم؟ نفس در خون تپید و گفت: پاس آشناییها^۱

*

در جگر صد رنگ توفان کرده‌ایم تا سرشکی نذر مژگان کرده‌ایم^۲

*

مطلبی گر بود از هستی همین آزار بود ورنه در کنج عدم آسودگی بسیار بود^۳

*

به فتراک خیالی چون سحر گرد نفس دارم شکار انداز دشت بی‌نشانی هم نشان دارد^۴

*

این تن آسانی دلیل وحشت سرشار نیست هر قدر افسرده گردد سنگ، می‌بندد کمر^۵
ابداع مضامین تازه زاییده نیروی خیال است، شعر بیدل چنان از تخیل غنی است که از تجارب و خاطرات معروف گذشته تصاویر تازه می‌آفریند بلکه خیال وی نیز از مشاهده مناظر و اشیا، ذهن و احساساتش را به صور گوناگون برمی‌انگیزد و شاعر را به عالم اندیشه‌ها و عواطف مختلف می‌کشاند. جان بخشیدن به مظاهر طبیعت و اشیا و زیروح انگاشتن آنها نیز، جلوه‌ای دیگر از خیال‌پروری است که در شعر بیدل زیاد به چشم می‌خورد.

۱- کلیات بیدل، ج ۱، ص ۳۵۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳- همان، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۰۷.

۵- همان، ج ۲، ص ۲۵۲.



در نظر وی هر موجودی اعم از جاندار و بی جان به نوعی خاص جلوه می کند. تصویر شاعرانه همه اینها، یعنی آنطور که شاعر آنها را دیده و تصویر کرده، در شعر او نقش شده است:

بوی گل عمریست خون آلوده رنگست و بس ناوکی از آه بلبل در جگر دارد بهار^۱
*
گلچینی خیال به امید واگذار چون یاس از گذار دو عالم گلاب گیر^۲
*
خاک گشتیم و ز تأثیر خیال تو هنوز دل هر ذره ما چشمه دیداری هست^۳
*
لب اهل زبان نتوان به مهر خامشی بستن قلم از سرمه خوردن کم نسازد ناله دل را^۴
*
صبا ای بیک مشتاقان قدم فهمیده نه سویش که رنگم می پرد گر می تپد گرد سرکویش^۵

تصویر آفرینی

زبان شاعر لطیف تر از زبان سایرین می باشد وی ادراکات حسی خود را بیان می کند: "شعر به صورت مستقیم از طریق وزن و آهنگی که از آن به طور طبیعی احساس می کنیم حواس ما را جلب می کند. اما شاعر از طریق تصویرسازی، یعنی ارائه تصویر خیالی از تجربه هستی، به گونه ای غیرمستقیم این کار را می کند"^۶.

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۵۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۵۷۸.

۴- همان، ج ۱، ص ۲۳۲.

۵- همان، ج ۲، ص ۳۳۹.

۶- شعر و عناصر شعری، ص ۴۶.

و بر زیبایی و تأثیر سخن خود می‌افزاید. مطمئناً این تصاویر به انتقال مفهوم و مجسم کردن معانی کمک می‌کند و شاعر به گونه‌ای این تصاویر را می‌آفریند که موضوع را زنده و برحسب ادراکات حسی خواننده نشان می‌دهد. حتی او را در احساسات خود سهیم می‌کند و با هر بیت شعر پرده‌ای زیبا در برابر او ترسیم می‌کند:

”تا آنجا که می‌تواند یک تصویر بزرگ را با یک لفظ در ذهن ما مجسم کند شاعر می‌تواند با بکاربردن یک لفظ، خشم و عصبانیت، جلال و شکوه، ترس و یا هر چیز دیگری را نشان بدهد. به نظر می‌رسد هر یک از کلمات مجموعه‌ای از خیالات و خاطرات را در درون خود دارد که از کنار هم گذاشتن آنها یک تخیل وسیع و گسترده را مجسم می‌کند. پس انتخاب کلمات بسیار اهمیت دارد، چه اگر به جای آن واژه، واژه دیگری بکار رود، از تأثیر معنی کاسته خواهد شد“^۱.

با توجه به اینکه تشبیه و استعاره از مهم‌ترین عناصر خیال آفرینی می‌باشند، ضمن بررسی مختصر تشبیه و استعاره در غزلیات بیدل پاره‌ای از صنایع بدیعی را که در قدیم با بیان آمیخته بودند و به گونه‌ای در خیال‌پردازی نقش دارند از جمله تشخیص، تمثیل و اسلوب معادله، لفظ تراشی و ترکیب‌سازی و الفاظ عامیانه نیز بررسی خواهیم کرد.

تشبیه

”تشبیه مانده‌کردن چیزی است به چیزی، مشروط بر اینکه آن ماندگی مبتنی بر کذب باشد نه صدق، یعنی ادعایی باشد نه حقیقی. مانده‌کردن معنایش این است که آن دو چیز علی‌الظاهر شبیه به هم نیستند و بین آنها مشابهت نیست و این ما هستیم که این شباهت را ادعا و برقرار می‌کنیم. به همین سبب قید مبتنی بر کذب بودن را جهت تأکید بر تعریف افزودیم“^۲.

۱- شعرالعجم، ص ۵۶ (به نقل از بدیع).

۲- بیان، سیروش شمیس، انتشارات مجید، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰، ص ۵۹.



انتخاب کلمات و کاربرد آنها در شعر برای آفرینش تصویر و القای درست این تصویر به خواننده بسیار مهم است.

وی خالق بسیاری از استعارات است. در برخی کلمات استعاره را با چنان ژرف ساختی بکاربرده است که آنها الفاظ خاص سبک وی شده‌اند از میان آنها استعاره «آینه» چنان نمایان و با اهمیت است که بیدل را به همین اعتبار «شاعر آینه‌ها» خوانده‌اند:

باز اشکم به خیالت چه فسون می‌ریزد مژه می‌افشرم آینه برون می‌ریزم^۱

*

از کواکب گل فشاند چرخ در دامن صبح آفتاب آینه کارد در ره جولان صبح^۲

*

تا سایه صفت آینه از زنگ زدودیم خورشید عیان گشت مثالی که نمودیم^۳
استعاره «رنگ» تقریباً در هر غزل بیدل دیده می‌شود و بیشتر تجلیات و مظاهر حق را نشان می‌دهد رنگ گاهی وهم است، گاهی جلوه معشوق و گاهی تعلقات دنیوی است. آدمی در کشاکش موقعیتهای متفاوت و اندیشه‌های متلاطم دور و دراز است، آنها همه رنگند، تمناهای درون نیز شکل دیگری از رنگ است.

خیال مایل بی‌رنگی و جهان همه رنگ چو غنچه محو دلم بوی آشنا اینجاست^۴

*

در یاد جلوه تو که دارد هزار رنگ چون گل گرفته است مرا در کنار رنگ^۵
در اشعار بیدل اندیشه‌های عرفانی با مضامین پیچیده شاعرانه و تشبیهات و ترکیبات استعاری و خیال‌پردازیهای دور و دراز به هم آمیخته و به این وسیله کلامی

۱- کلیات بیدل، ج ۱، ص ۸۱۹

۲- همان، ج ۱، ص ۷۶۹.

۳- همان، ج ۲، ص ۴۷۳.

۴- همان، ج ۲، ص ۷۰۸.

۵- همان، ج ۲، ص ۳۸۴.

با رنگ و لعاب تازه و کاملاً نو ارایه شده است که به کلی با سخن پیشینیان متفاوت است. در ابیات زیر در لفافه استعاره بیان می‌کند که برای زیستن در این دیار چه چیز دیگری باقی مانده است. او در خیالات خود می‌اندیشد.

درین گلشن که شبنم کاری خجلت جنون دارد گلم اما خیال رنگ می‌گیرد گلاب من^۱

*

به شبنم صبح، این گلستان، نشاند جوش غبار خود را

عرق چو سیلاب از جبین رفت و ما نکردیم کار خود را^۲

وی مقصود را در جامه تشبیهات و استعاره‌های خیالی و حتی وهمی قرار داده تا آنجا که در نظر او هر شعری که معنی و مضمون در آن خیالی‌تر و نازک‌تر باشد، پسندیده‌تر است و هر شاعر که «خیال‌بند» تر و غامض خیال‌تر باشد استاد شمرده می‌شود و چنین است که بیدل در میدان خیال‌پروری و مضمون‌آوری از شاعران عصر خود پیشی گرفته است.

وحشتم گر یک تپش در دشت امکان بشکفتد تا به دامان قیامت (چین دامان) بشکفتد^۳

*

بیا تا دی کنیم امروز، فردای قیامت را که چشم خیره بینان تنگ دید (آغوش رحمت) را^۴

*

مژه به نرگس نیرنگ ساز او می‌گفت غزاله‌ای چو تو نشنیده‌ام سیاه و سفید^۵

*

چشم خرد آیینه جام می نابست ابروی سخن در شکن موج شرابست^۶

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۷۰۷.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۶۰.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۲۰.

۴- همان، ج ۱، ص ۳۶۸.

۵- همان، ج ۲، ص ۹۵.

۶- همان، ج ۱، ص ۵۸۹.

تشخیص «شخصیت بخشی» انسان وارگی طبیعت، تجسم

«تشخیص تصرفی است که شاعر در اشیا و عناصر بی‌جان می‌کند و از رهگذر نیروی تخیل بدانها حرکت و جنبش می‌بخشد و از دریچه نگاه او طبیعت در برابر ما سرشار از زندگی است»^۱.

ناقدان اروپایی می‌گویند:

«تشخیص، بخشیدن خصایص انسانی است به چیزی که انسان نیست یا بخشیدن صفات انسانی به ویژه احساس انسانی به چیزهای انتزاعی، اصطلاحات عام و موضوعات غیرانسانی یا چیزهای زنده دیگر»^۲.

در چمن هر جا مهبای برافشانست رنگ غنچه می‌گوید قفس تنگست پاس شرم‌دار^۳

*

به مهر مادر گیتی مکش رنج امید اینجا که خونها می‌خورد تا شیر می‌گردد سفید اینجا^۴
شاعران عهد صفوی برای ابداع تصاویر پویا غالباً از مردم‌نمایی استفاده می‌کنند و «این اصطلاح را در برابر Personification آورده‌اند و آن عبارت از نوعی استعاره یا مجاز است که به وسیله آنها اشیا و معانی انتزاعی را انسان فرض‌کنند و اعمال و حرکات بشری را به آن نسبت بدهند. در این سبک شاعر به خیال خود شخصیت داده و همان صفت و اعمالی را که برای یک جاندار متصور است، برای شخص خیالی خود بکار می‌برد»^۵.

۱- صور خیال در شعر فارسی، شفیع کدکنی، انتشارات آگاه تهران، چاپ اول ۱۳۵۸، ص ۱۴۹.

۲- همان، ص ۱۵۱.

۳- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۲۵۵.

۴- همان، ج ۱، ص ۳۶۴.

۵- سبک هندی و دوره بازگشت، احمد خاتمی، نشر بهارستان، تهران، چاپ اول ۱۳۷۱، ص ۳۰.

عریان گذشت زین چمن امید و یاس ما تا بوی گل به رنگ ندوزد لباس ما^۱

*

بازگردون در عبیر افشانی زلف شبست سرمدی خط که امشب نور چشم کوکبست^۲
تشخیص از زیباییهای شعری در همه زبانها و سبکهاست و اکثر شعرا از تشخیص
در شعر خود بهره برده‌اند. اوج استفاده از تشخیص را در شعر بیدل می‌توان یافت.

به خیال چشم که می‌زند قدح جنون دل تنگ ما

که هزار می‌کده می‌دود به رکاب گردش رنگ ما^۳

بیدل در این بیت «گردش رنگ» را که حالتی است، به صورت شخصی تصور کرده که
آن شخص سوار بر اسب است و آن اسب رکابی دارد و می‌کده را که مکانی است،
شخصی تصور کرده است و هزار شخص «هزار می‌کده» در رکاب «گردش رنگ» در
حال دویدن‌اند.

نخل شمعیم که در شعله دود ریشه ما عافیت سوز بود، سایه اندیشه ما^۴

بیدل در این بیت «اندیشه» را شخصی تصور کرده است و برای او سایه‌ای فرض کرده و
گفته است «سایه اندیشه».

گر به تسلیم وفا پا فشرده طاقت عجز باده از خون «رگ سنگ» کشد شیشه ما^۵

در این بیت برای «سنگ» رگی تصور کرده است که در آن خون جریان دارد و این خون
را به جای باده می‌توان نوشید. بیدل به همه چیز حیات و حرکت می‌دهد، حتی
به صفات و حالات انسانی هم شخصیت می‌بخشد. تا آنجا که موجودی را که ساخته و

۱- کلیات بیدل، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۴۲.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۵۱.

۴- همان، ج ۱، ص ۴۷۰.

۵- همان.



پرداخته خیالش است جاننداری تصور می‌کند و اعمال و صفات ذیروح را به او نسبت می‌دهد.

چو دندان ریخت «نعمت» حرص را مایوس سازد

صدف را بی‌گهر گشتن کف افسوس می‌سازد^۱

«نعمت» به انسانی تشبیه شده است که دندان دارد، وقتی که نعمت دندان خود را از دست بدهد دیگر حرص و طمع درون مایوس خواهد شد. سخن بیدل از نظر وسعت دامنه اندیشه و خیال و اشتغال بر مشهودات و تجارب شخصی او دریایی است عمیق، دید تازه‌جوی او در هر منظره معمولی یک مضمون ژرف شاعرانه می‌بیند و معنی‌های بیگانه را در زندگی آشنای دور و بر خود می‌یابد.

گاه بیدل تشخیص را با خطاب درهم آمیخته است و اینگونه با تلفیق صنایع بدیعی و بیانی به همراه تخیل ساده و روشن، زبان و اندیشه خود را به صورت مجموعه‌ای از زیباییها در برابر ما تصویر کرده است:

ای شمع، گریه تو دل انجمن گداخت ای اشک، شعله بار، به خاک مزار بار^۲

*

ای عجز سجده کار، طلب‌کن جبین زمن این تخم رستنی‌ست به شرط زمین زمن^۳
موجودات بی‌روح مورد خطاب شاعر قرار می‌گیرند و به دنبال آن سخن سرشار از حیات و شوق زیستن می‌شود و تصاویر زنده و شاداب در مقابل چشمان خواننده جان می‌گیرند و به حرکت درمی‌آیند.

ای نم اشک هوس، مایل مژگان نشوی سیل خیزست حیا آنهمه عریان نشوی^۴

*

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۱۳.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

۳- همان، ج ۲، ص ۶۴۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۷۸۵.

ای شیشه ساعت، دلت از گرد خیالات گردون نتوان شد ز مه و سال نمودن^۱
بیدل در اشعارش همه چیز را مورد خطاب قرار می‌دهد، بهار را، صبح را، ابر را،
هوش را، هوس را و هر چیزی را که به لطف و غنای شعرش بیفزاید:

ای بهار، جلوه بس کن کز خجالت بارها در عرق شستند خوبان رنگ از رخسارها^۲
*

ای صبح گرد ناز تو از کاروان کیست؟ بر خویش چیدن تو متاع دکان کیست؟^۳
*

ای ابر نی به باغ و نه در لاله زار بار یادی ز اشک من کن و در کوی یار بار^۴
*

ای هوش سخت داغیست یاد بهار طفلی تا مرگ بایدت بود شمع مزار طفلی^۵
*

ای هوس قطع نفس کن ساعتی دنگم گذار

بیخمار نیست مستی، شیشه در سنگم گذار^۶

تمثیل و اسلوب معادله

”تمثیل را شاخه‌ای از شاخه‌های تشبیه و استعاره دانسته‌اند. بسیاری از دانشمندان با توجه به معنی لغوی این دو کلمه که برابر است، تشبیه و تمثیل را مترادف دانسته‌اند. عبدالقاهر جرجانی در اسرارالبلاغه تشبیه و تمثیل را از یک نوع دانسته است، منتهی بر این عقیده است که تشبیه عام‌تر است و تمثیل

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۷۰۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۳۵.

۳- همان، ج ۱، ص ۵۳۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۵۲.

۵- همان، ج ۲، ص ۷۸۵.

۶- همان، ج ۲، ص ۲۵۴.

خاص تر. از نظر او هر تمثیلی، تشبیه هست اما هر تشبیهی تمثیل نخواهد بود. او تشبیه را به دو نوع تشبیه تمثیلی و غیرتمثیلی تقسیم کرده است.^۱ تمثیل عبارت از آن است که مفهوم عام و کلی، چه مضمون عاشقانه و چه حکمت و پند و اندرز در مصراعی بیان شود و در مصراع دیگر، برای تأیید یا توجیه یا تعلیل و یا برای آنکه یک مفهوم کلی و انتزاعی را مصور کند مثالی از امور محسوس یا مقبول عام بیاید تا آن را محسوس و ملموس جلوه دهد.

ظالم از بی‌دستگاهی نیست بی‌تمهید ظلم در حقیقت اره شمشیرست چون دندان ریخت^۲

*

بساط نقش پا گرم است در وحشتگه امکان

زهر جا شعله‌ای جسته‌ست داغی مانده بر جایش^۳

بیدل نیز در جستجوی معانی و مطالب تازه و نامکرر است و با استفاده از تمثیل به صید معانی می‌پردازد. در بسیاری از این ابیات اندیشه‌های لطیف خود را به کمک مثالهایی که از جزئیات زندگی روزمره گرفته شده است القا می‌کند. به همین سبب بسیاری از این ابیات زبانه‌زده شده‌اند و حکم مثل سایر را یافته‌اند.

نور جان در ظلمت آباد بدن گم کرده‌ام آه ازین یوسف که من در پیرهن گم کرده‌ام^۴

*

جاهل از جمع کتب صاحب معنی نشود نسبتی نیست به شیرازه، سخندانی را^۵

کثرت تمثیل و ارسال المثل از ویژگیهای شعر بیدل است. ابتدا مطلبی را در هر زمینه‌ای که بخواهد ادعایی کند؛ طرح می‌کند و بعد به ذکر مثال می‌پردازد. گاه مثال

۱- اسرارالبلاغه، ص ۸۳ به نقل از صور خیال در شعر فارسی، ص ۶۶.

۲- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۵۵۴.

۳- همان، ج ۲، ص ۳۲۷.

۴- همان، ج ۲، ص ۶۱۴.

۵- همان، ج ۱، ص ۴۳۸.

به قدری روشن و واضح است که می‌تواند مانند دلیلی، ادعای او را ثابت کند. یا علت آن را آشکار کند یا حتی به عنوان مثل و مانندی برای آن ادعا تلقی شود.

تیره بختی نفسی از طلیم غافل نیست سایه دایم ز پی شخص، روان می‌باشد^۱

*

مفلسان را مایه شهرت همان دست تهی‌ست

تا به قید برگ بود، از نی، نوایی برنخواست^۲

اسلوب معادله

اما معادله در حقیقت نوع خاصی از تمثیل است، دکتر شفیعی کدکنی در این باره می‌گوید:

”منظور از اسلوب معادله، یک ساختار نحوی است. تمام مواردی که به عنوان تمثیل آورده می‌شوند مصداق اسلوب معادله نیستند. اسلوب معادله این است که دو مصراع کاملاً از لحاظ نحوی مستقل باشند، هیچ حرف ربط یا شرط یا چیز دیگری آنها را حتی معنأً (فقط به لحاظ نحو) به هم مرتبط نکند“^۳.

در سبک هندی و شعر بیدل، اسلوب معادله بسیار دیده می‌شود:

به فکر تازه گویان گر خیالم پرتو اندازد پر طاووس گردد جدول اوراق دیوانها^۴

*

انتظار فیض عشق از خامی خود می‌کشم چوب تر را سعی آتش دیر روشن می‌کند^۵

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۷۸.

۲- همان، ج ۱، ص ۶۶۴.

۳- شاعر آیینه‌ها، شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶، ص ۶۳.

۴- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۳۱۹.

۵- همان، ج ۲، ص ۱۳۸.



هر مصراع مفهومی مستقل دارد و دارای زیبایی و ارزش هنری است. هر یک از این دو مصراع بیان یک حقیقت است، اغلب مصراع دوم مصراع اول را قابل فهم می‌کند و ارتباط آن به این وسیله با مصراع دوم روشن می‌شود.

جامهٔ فتحی چو گرد عجز نتوان یافتن پیکر موج از شکست خویش جوشن می‌شود^۱

*

غفلت عالم فزود از سرگذشت رفتگان هر کجا افسانه باشد هیچ کس بیدار نیست^۲

لفظ تراشی و ترکیب‌سازی

شاعران این دوره می‌کوشند برای زیبایی شعر خود و هنرنمایی بیشتر، الفاظ خاص و ترکیبات تازه‌ای ابداع کنند. دکتر شفیع کدکنی در این باره می‌گوید:

”زبان فارسی در میان زبانهای جهان به لحاظ امکان ساختن ترکیب چنانکه زبان‌شناسان می‌گویند در ردیف نیرومندترین و با استعدادترین زبانهاست و مسألهٔ ساختن ترکیبات خاص یکی از مسایلی است که هر شاعری، در هر دوره‌ای در راه آن، گرچه اندک، کوشش کرده است“^۳.

یکی از مشخصات زبان بیدل هم ترکیبات خاصی است که وی در اشعار خود بکاربرده است که با کاربردهای گذشته چندان هماهنگ نیست و از این لحاظ قابل تامل می‌باشند. هر چند که یکی از عوامل دشواری شعر وی وجود همین ترکیبات است.

مدعا دل بود اگر نیرنگ امکان ریختند

بهر این یک قطره خون صد رنگ طوفان ریختند^۴

*

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۶۵.

۳- شاعر آینه‌ها، ص ۶۴.

۴- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۱۸۵.

نپشه‌های نفس از پرده تحقیق می‌گوید که تا از خود اثر داری نخواهی آرמיד اینجا^۱
این ترکیبات معانی ذهنی شاعر را در پرده‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

”بیدل تمام کوشش خود را صرف اعجاب خواننده می‌کند و سعی می‌کند که
خواننده را هر چه بیشتر از میدان اصلی تداعیها و خیالهای رایج دور کند و
به جایی برسد که هنگام بازگشت، خواننده جز تعجب و حیرت، ارمغانی دیگر از
این سفر با خود نیاورد“^۲.

تپیدن ره ندارد در تجلیگاه حیرانی

توان گر پای تا سر اشک شد نتوان چکید اینجا^۳

*

با هیچکس حدیث نگفتن نگفته‌ام در گوش خویش گفته‌ام و من نگفته‌ام^۴
بیدل در ابداع ترکیبات نو و کاربرد الفاظ، سلیقه‌ای مخصوص دارد. هر بیت او یک
تجربه زبانی است. برای گنجاندن معانی و رعایت مفاهیم، ردیفی از کلمات آماده‌اند که
به یک اشاره شاعر کیفیت وجودی خود را عوض کنند. تلاطم افکار و ضرورت ابلاغ
آنها بیدل را ناگزیر می‌کند که زبانی نو وضع کند، این زبان وضع شده کاملاً از زبان
رایج و مأنوس جداست.

هر جا دمد صبح، شبنم کمینست چشمی به نم گیر ای خنده مایل^۵

*

آخر برای دیده بی خواب ما چو شمع افسانه شد صدای خموش شکست رنگ^۶

۱- کلیات بیدل، ج ۱، ص ۳۶۴.

۲- مقاله بیدل دهلوی، دکتر شفیع کدکنی، مجله هنر و مردم، دوره جدید، شماره ۷۴ و ۷۵، سال ۱۳۴۷.

۳- کلیات بیدل، ج ۱، ص ۴۵۴.

۴- همان، ج ۲، ص ۴۳۱.

۵- همان، ج ۲، ص ۴۰۳.

۶- همان، ج ۲، ص ۳۸۸.

خیال شاعر معانی دور و دراز را به هم پیوند می‌دهد. وقتی معانی پیوند خوردند برای بیان آنها نیاز به کلمات جدیدی است و این سرآغاز ساخت ترکیبات جدید است. بیدل دست به آفرینش ترکیباتی زد که برخی از آنها در آثار شعرای پیش از او کمتر دیده می‌شود. ترکیباتی نظیر: «نیرنگ امکان»، «تپشهای نفس»، «تجلیگاه حیرانی»، «حدیث نگفتن»، «خنده مایل»، «صدای خموش» و... ترکیب‌سازی، ابداع تعبیر تازه و بکاربردن مضامین بکر و ویژگی کار بیدل است و حتی می‌توان گفت که از عوامل پیچیدگی شعر او نیز هست و به همین سبب گاه شعر وی دشوار به نظر می‌رسد.

ندارم در دبستان محبت مشق بیکاری

به یادت سطر اشکی می‌نویسم ناله می‌خوانم^۱

*

جنون جولانی‌ام هر جا به وحشت رهنما گردد

دو عالم گردبادم آیینه یک نقش پا گردد^۲

*

شکست رنگم و بردوش آهی می‌کشم محمل درین دشت از ضعیفی گاه باد آورد را مانم^۳
در سراسر دیوان بیدل ابیات برجسته‌ای که هر کدام شامل مضمون نو و تازه‌ای می‌باشند، به چشم می‌خورند. ترکیبات نو و مضامین بکر و بی‌سابقه در تمام تار و پود شعر او حضوری چشمگیر دارند. ذوق و احساس لطیف بیدل ناشناخته‌ها را کشف و مضامین تازه را چون شکاری در دشت معانی صید می‌کند.

بیدماغ طاقت از سودای هستی فارغ‌ست تا چو اشک از پا فتادم سرنمی‌دانم چه شد^۴

*

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۱.

۳- همان، ج ۲، ص ۵۲۵.

۴- همان، ج ۲، ص ۲۸.

ز گلچینان باغ آرزوی کیستم یا رب پر طاووس دارد گرد دامانی که من دارم^۱

*

می پرست ایجادم نشئه ازل دارم همچو دانه انگور شیشه در بغل دارم^۲

الفاظ عامیانه

بکارگرفتن کلمات و تعبیرات و مثل‌های متداول و عامیانه یکی دیگر از خصوصیات سبک هندی است به عبارت دیگر شعر در سبک هندی از آن مردم است و می‌توان گفت که درد دل مردم عامه را هم بازگو می‌کند، پس به زبان آنها نزدیکتر است. بیدل نیز در سرودن اشعارش به ذوق و سلیقه مردم عامی هم نظر داشت، از اصطلاحات رایج در زبان روز و فرهنگ و اعتقادات مردم در اشعارش مایه می‌گرفت، برای مردم و به زبان مردم شعر می‌گفت.

مفت این عصر است بیدل گر میان دوستان گاه گاهی دید و وادیدی به دعوت می‌شود^۳

*

دخل آگاهی به یک سو نه که تحقیق غیور چشم خلقی را به انگشت شهادت کور کرد^۴

از فرهنگ مردم و از زبان محاوره عامه از تعبیرات و اصطلاحات مردم کوچه و بازار و قهوه‌خانه و از ضرب‌المثل‌های آنها استفاده می‌کرد و به زبان مردم زمان خود سخن می‌گفت، از آن مهم‌تر اینکه شریک غم و شادی آنها و سخنگوی اندیشه‌ها، خواسته‌ها، دردها و آرزوهای آنان بود. شعر او احساس عامه بود، اندیشه‌ها در شعر او مجال بیان می‌یافت. زبان و بیان عامه آن را تازگی و طراوت می‌بخشید به همین سبب نزد عامه که طالب این گونه معانی بودند رواج و قبول یافت.

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۵۹۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۶۰۳.

۳- همان، ج ۲، ص ۶۳.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۳۷.



مپرسید از معاش خنده عنوانی که من دارم

از آب، ناشتا تر می‌شود، نانی که من دارم^۱

*

در آتش عشق تا نسوزی، نظر به داغ وفا ندوزی

که از چراغ هوس فروزی، تنور افسرده نان نگیرد^۲

این نزدیکی شعر با عامه مردم سبب شد که امور روزمره وارد شعر وی شوند، گاه استفاده درست و در حد اعتدال از اصطلاحات رایج در زبان روز بر غنای شعری می‌افزاید، اما گاه برخی از این اصطلاحات مشمول مرور زمان می‌شوند و از یاد می‌روند آنچنان که در سالیان بعد برای فهم معانی آنها باید به کتب لغت مراجعه کرد و گاه حتی معنی برای آنها نمی‌توان یافت.

به اوج کبریا، کز پهلوی عجزست راه آنجا

سر مویی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا^۳

*

سعی روزی کاهشست ای بی‌خبر چشمی بمال آسیا ها شد درین سودا تنگ‌تر از سفال^۴
وسعت اندیشه، فکر و قدرت خلق مضامینی که اکثر در محاوره می‌توان شاهد بود
و بیشتر عوام و خواص به یاد سپرده و ارباب تایید کلام و استشهاد به زبان می‌آورند،
در شعر بیدل به وفور یافت می‌شود.

بیدل ممتازترین شاعر پارسی‌گوی هند است، شعر وی شاهکار زنده فرهنگ مغول
است. شاعری خلاق که بیش از صد هزار بیت شعر به یادگار گذاشته است، بزرگ
شاعری که دامنه تخیلات و گستره اندیشه‌هایش را حد و نهایی نیست. او که

۱- کلیات بیدل، ج ۲، ص ۵۹۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۴۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۱۹.

۴- همان، ج ۲، ص ۴۰۳.

با بکاربردن تشبیهات و استعارات و سایر آرایه‌های ادبی سخن را به آنجا رسانید که فقط در حقیقت می‌توان به زبان خودش گفت: بهار عالم دیگر.

همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما

چه قیامتی که نمی‌رسی از کنار ما به کنار ما^۱

*

که کشید دامن فطرتت که به سیر ما و من آمدی

تو بهار عالم دیگری ز کجا به این چمن آمدی^۲

فهرست منابع و مآخذ

۱. بیدل عظیم‌آبادی، میرزا عبدالقادر: کلیات بیدل، تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، انتشارات الهام، تهران، ج ۳، چاپ اول ۱۳۷۶.
۲. خاتمی، احمد: سبک هندی و دوره بازگشت، نشر بهارستان، تهران، چاپ اول ۱۳۷۱.
۳. زرین‌کوب، دکتر عبدالحسین: سیری در شعر فارسی، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۳.
۴. شفیعی کدکنی، محمد رضا: "بیدل دهلوی"، مجله هنر و مردم، دوره جدید، شماره ۷۴ و ۷۵، سال ۱۳۴۷.
۵. شفیعی کدکنی، محمد رضا: "مقدمه‌ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت"، مجله خرد و کوشش.
۶. شفیعی کدکنی، محمد رضا: شاعر آینه‌ها، انتشارات آگاه، تهران، چاپ اول ۱۳۶۶.
۷. شفیعی کدکنی، محمد رضا: صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۵۸.

۱- کلیات بیدل، ج ۱، ص ۴۸۵.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۱۸۳.



۸. شمیسا، سیروس: بیان، انتشارات مجید، تهران، چاپ اول ۱۳۷۰.
۹. شمیسا، سیروس: معانی، نشر میترا، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۵.
۱۰. صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، انتشارات فردوس، تهران، ج ۵ بخش ۲، ۱۳۶۸.

* * *